

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره اول - شماره پيوسته ۳۱ - بهار ۱۴۰۰

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی در اشعار شوریده شیرازی

(ص ۲۱-۴۹)

📧: 20.1001.1.2345217.1400.11.1.2.5

محمدهادی خالقزاده<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

محمد تقی شوریده شیرازی (۱۲۷۶-۱۳۴۵ ق) ملقب به فصیح‌الملک از شعرای قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری یعنی دوره بیداری است که به هنجارگریزی از زبان گذشته دست زد و زبان شعر را به زبان کوچه و بازار و مردم نزدیک کرد. وی زبان عامه مردم را برگزید و توانست در کنار واژه‌های فصیح و دیرینه فارسی بویژه واژه‌های سبک‌های خراسانی و عراقی، زبان گفتار روزگار خویش، واژه‌های عامیانه و مصطلحات محلی و شیرازی را به امانت گرفته و در اشعار خود با مهارت تمام وارد کند. در شعر شوریده، واژه‌های پیش پا افتاده و معمول کوچه و بازار که حتی شعرای هم‌زمان وی امکان ورود آن اصطلاحات به شعر را نادرست می‌دانستند ممزوج و هم‌نشین واژه‌های رسمی شده است. این جستار در پی آن است تا با بررسی اصطلاحات شیرازی بازی‌های عامیانه، کنایات محلی و گاه واژه‌های لری و ترکی منطقه فارس و اصطلاحات عامیانه ایرانی در شعر شوریده، بر این نکته تأکید کند که یکی از علل مقبولیت شوریده در نزد عموم، همین نزدیکی زبان وی به زبان توده جامعه است.

کلمات کلیدی: شوریده شیرازی، زبان محلی، ادبیات عامیانه، شعر.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

## ۱. مقدمه

زبان‌ها پدیده‌هایی متنوع و گونه‌گون هستند که با توجه به ویژگی‌ها و اقتضای فردی، جغرافیایی و اجتماعی متفاوت می‌گردند و امکانات مختلفی برای بیان مفاهیم معین به وجود می‌آورند. در زیرمجموعه یک زبان نیز گویش‌ها و لهجه‌هایی شکل می‌گیرد که آگاهی از این زبان محلی به غنا و مانایی زبان رسمی کمک شایانی می‌نماید. گویش شیرازی که امروزه به دلیل تسلط رسانه‌های جمعی از آن آثاری مختصر بر جای نمانده از دیر زمان در آثار ادبی رد پاهایی بر جای گذاشته و تا امروز ادامه دارد. شوریده شیرازی از شعرای قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم قمری از جمله شعرابی است که با آمیختن گونه زبان محلی با گونه زبان رسمی و سنتی توانسته است هم در زمان خویش و هم در بین توده هموطنان پس از خویش نفوذ کند و نامی گردد.

این جستار در پی آن است تا با شناسایی، معرفی و تعریف واژه‌ها، اصطلاحات، کنایات و فرهنگ عامیانه در شعر شوریده شیرازی علت نفوذ شعر ایشان در میان عوام را مورد بررسی قرار دهد.

### ۱-۱. پیشینه پژوهش

در باره فرهنگ توده و ادبیات عامیانه آثار فراوانی منتشر شده ولی به صورت خاص و مرتبط با موضوع، مقاله‌ای تحت عنوان «میزان و چگونگی کاربرد استفاده از اصطلاحات عامیانه و کنایات در شعر دوره قاجار با بررسی ده شاعر و تکیه بیشتر بر ایرج میرزا» در شماره ۴۰ مجله بهار ادب از زهرا اسفندیاری‌پور و احمد خاتمی چاپ شده است. در این گزارش که هیچ اشاره‌ای به اشعار و اصطلاحات عامیانه شوریده نشده است، تعداد ابیات شوریده که در آن از کلمات عامیانه بهره برده است، قریب به ۷۰۰ بیت دانسته شده است (نک: اسفندیاری‌پور، ۱۳۹۵).

علی‌نقی بهروزی در کتاب «واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی» مثال‌های شعری از واژه‌های محلی شوریده آورده است که بیش از ۴۰ واژه از شصت و چند واژه این تحقیق در آن فرهنگ موجود است (نک: بهروزی، ۱۳۴۸) با این تفاوت که در این مقاله تعاریف منابع دیگر هم به آن افزوده یا اصلاح شده است. همچنین زهرا اسفندیاری‌پور و احمد خاتمی در مقاله‌ای با عنوان «شوریده شیرازی و خصایص سبکی دیوان وی» که در شماره ۳۴ بهار ادب منتشر شده است (نک: اسفندیاری‌پور، ۱۳۹۵) سبک شعری شوریده را در سه سطح زبانی، ادبی و فکری بررسی نموده و اشاره‌ای به واژه‌های عامیانه وی نیز

کرده‌اند که حدود ۳۰ واژه از شصت و چند واژه این جستار در آنجا به صورت فهرست‌وار ذکر شده است و این ۳۰ واژه غالباً با «واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی» مشترک‌اند. عبدالرحیم ثابت نیز در کتاب «خوان‌خنده» که فرهنگ تعبیرها و عبارات‌های طنزآمیز متداول در لهجه شیرازی است مدخل‌های فراوانی گردآوری کرده که در این جستار از برخی مدخل‌های مرتبط با اشعار شوریده استفاده شده است (نک: ثابت، ۱۳۹۳). با این حال هنوز کتاب یا مقاله‌ای که در آن مصطلحات عامیانه و محلی شیراز در آثار شوریده شیرازی را به صورت تفصیلی و مستقل بررسی کرده باشد، منتشر نشده است.

## ۱-۲. شیوه پژوهش

این پژوهشگر ابتدا واژه‌ها، مصطلحات و کنایات این پژوهش را از میان اشعار دیوان پرحجم شوریده استخراج کرد و با مراجعه به آثار معتبری مانند «واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی» از علی‌نقی بهروزی، «فرهنگ فارسی عامیانه» از ابوالحسن نجفی، «دل‌نوشته‌هایی از فرهنگ، آداب، رسوم و باورهای شیرازی» از جمال زبانی و «نگاهی به لهجه مردم شیراز» از محمود سپاسدار معانی و تعاریف را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در موارد لزوم با «فرهنگ واژه‌های لُری بویراحمدی» از افضل مقیمی و نیز لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های دیگر تطبیق داده است.

## ۲. بحث و بررسی

### ۱-۲. زندگی و احوال شوریده

حاج محمد نقی ملقب به فصیح‌الملک فرزند عباس متخلص به «شوریده» از ادبا و شعرای مشهور قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری است. این شاعر ناپینا در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در شیراز متولد شد. پسران شوریده در مورد پدر می‌نویسند: «نسبش به ملک الشعرا اهلی شیرازی منتهی و والد ماجدش مستی و متخلص به «عباس» بوده که گاهگاهی به سرودن اشعار مبادرت می‌نموده در سن هفت‌سالگی به مرض آبله مبتلا شد و آنچه در معالجه کوشیدند مفید نیفتاده هر دو جهان‌بینش را آبله پوشید. در هشت‌سالگی شروع به تحصیل مقدمات کمالیه و مبتدئات ادبیه نمود و به واسطه فطانت فطری و جودت جبلی در همان طفولیت گاهی اشعار می‌سرود. از این جهت تخلص خود را «شوریده» قرار داد و نیز به حفظ کردن اشعار شعرای متقدمین مُجد بوده... در سن نه‌سالگی باب گرامیش طومار زندگانی را درنوشته، درگذشت» (شیفته، ۱۳۰۷: ۷۹). رکن‌زاده آدمیت ضمن طرح این

موضوع که در شیراز هم صحبت وی بوده، می‌نویسد: «در سال ۱۳۱۱ قمری به مصاحبت حسین-قلی خان نظام السلطنه به تهران رفت و در دستگاه میرزا علی اصغر خان اتابک صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار تقرّب و مکاتبتی به سزا یافت و قصایدی غزّاً در مدح اتابک گفت که در دیوانش ضبط است و چون ناصرالدین شاه اشعار او را شنید و پسندید دستور ملاقاتش داد و خدمت شاه رسید و قصایدی را که در مدح شاه و تفصیل مسافرت از شیراز به تهران سروده بود بر او خواند و مورد محبت واقع شد و او را صله و لقب "فصیح الملکی" داد» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷، ج ۳: ۳۲۴).

شعاع شیرازی در تذکره شکرستان فارس می‌نویسد: «اکنون که سال ۱۳۱۳ هجری است جناب شوریده در دارالخلافت تهران متوقف است مسموع شد که در آنجا منظور نظر اعلی حضرت اقدس همایون گشته به مراسم خسروانه ممتاز و به لقب فصیح الملک مفتخر و سرافراز آمده» (شعاع شیرازی، بی‌تا: گ ۱۰۱). «شوریده تا سال ۱۳۱۳ که سال قتل ناصرالدین شاه است در تهران اقامت داشت... و در سال ۱۳۱۴ به شیراز برگشت و چون ناصرالدین شاه در حیات خود قریه بورنجان را که از قراء کوهمره فارس است به او بخشیده بود و از آن قریه عوایدی حاصل می‌کرد لهذا در... شیراز با کمال عزّت و احترام و نفوذ کلمه می‌زیست» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷، ج ۳: ۳۲۴).

«شوریده در سال ۱۳۲۳ هجری قمری در سن ۴۸ سالگی ازدواج کرد. همسرش از دختران شاهزاده محب‌علی میرزا، از نوادگان شیخ‌الملوک پسر فتح‌علی شاه قاجار و خود زنی فاضله و ادب دوست بود. از این زن، شش فرزند پدید آمد به نام‌های: حسین، حسن، عباس، اقدس‌الملوک، حیدرعلی و نصرت‌الله» (شعاع شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۵۸).

شوریده بالاخره در «پنجشنبه ششم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ به علت کسالت متممادی در شصت و پنج سالگی دارفانی را وداع و در بقعه سعیدیّه در عمارتی که در زمان حیات خود برای مقبره تهیه نموده بود مدفون شد و نیز اشعار لوح سنگ را بر حسب دستور خود آن مرحوم چندی قبل از فوت منقوش و منقور داشتند» (شیفته، ۱۳۰۷: ۸۰). شعاع شیرازی ماده تاریخ وفات شوریده (۱۳۴۵) را در دو بیت زیر این‌گونه می‌سراید:

چون‌که شوریده به سنّ پیری      از جهان رفت و بشد از دیده  
شاعرِ قادرِ دوران‌ش گفت:      «مُرد بابِ شعرا، شوریده»

(شعاع شیرازی، ۱۳۴۷: گ ۲۸۹)

## ۲-۲. زبان عامیانه در شعر

عناصر عامیانه در شعر فارسی به صورت محدود در شعر برخی شعرا مثل نظامی و مولوی راه پیدا کرد اما به صورت گسترده این امر از دوره صفویه وارد ادبیات و شعر فارسی شد چرا که شعر این دوره به میان توده مردم آمد و شعرا نیز از مردم معمولی جامعه برخاستند اما شعرا بعد از سبک هندی و مخالفت سخن‌سرایان سبک بازگشت ادبی با طرز هندی تلاش جدی می‌کردند تا از زبان عامیانه فاصله بگیرند و با تأسی از شعرای خراسانی و عراقی مانند انوری و خاقانی شعر را بهبود بخشند.

با رسیدن به دوره مشروطه یا عصر بیداری شعر بازگشت تغییراتی کرد و زبان عامیانه احیا شد. «با رواج فنون و دانش جدید که پیامد جنگ‌های ایران و روس در عهد فتح‌علی‌شاه قاجار بود، در شعر که بی‌پیوند با اجتماع و عصر شاعر نیست تغییر و تحولاتی شکل گرفت. تجدّدخواهی که شعار آن روز گروهی از مردم بود، تحت عواملی هم چون رفت و آمد ایرانیان به اروپا، اعزام محصلانی ایرانی به خارج از کشور، رواج روزنامه‌نویسی و از سوی دیگر ایجاد نهضت ترجمه و نشر آثار فرنگی در ایران آغاز شد. در این حال و روز شعر از دو جهت دچار تغییرات شد. یکی مضمون و محتوا و دیگر از نظر ساخت فنی یعنی زبان و موسیقی. شعر دوره بیداری دو جریان متفاوت را از سر گذرانید. گروهی از شاعران سنت‌گرا مانند ادیب‌الممالک فراهانی، محمد تقی بهار و... با آگاهی و وفاداری به سنت‌های فنی شعر پایبند ماندند و گروهی دیگر مانند سید اشرف‌الدین گیلانی، میرزاده عشقی، عارف قزوینی و فرخی یزدی که علاقه‌ای به سنت‌های ادبی نداشتند به هنجارگریزی از زبان گذشته دست زده و زبان شعر را به زبان کوچه و بازار و مردم نزدیک کردند» (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۱۹) شوریده نیز مانند بسیاری از شعرای زمان خود توانسته است در کنار واژه‌های فصیح و دیرینه فراوانی مانند افریدون، عنبر و بان، اعوان و... از زبان گفتار روزگار خویش نیز واژه‌های عامیانه امانت بگیرد و واژه‌ها، اصطلاحات و کنایات شیرازی را در اشعار خود ذکر کند و با مهارت تمام با یک دیگر هم‌نشین نماید.

## ۲-۳. لهجه شیرازی

«وجود شعرهای شیرازی از سعدی و حافظ به صورت مثلث در غزل‌ها و گاه مثنوی (سعدی) و پس از آنان سروده‌های شمس پُسن ناصر، بسحاق اطعمه و شاه‌داعی شیرازی و در اواخر شوریده شیرازی، این لهجه را به غنی‌ترین لهجه‌های فارسی تبدیل کرده است. [البته نباید ادبیات گویش قدیم شیرازی را که در اشعار محلی سعدی و حافظ و شاه داعی و شمس و... مانده با ادبیات لهجه شیرازی در دوره

متأخر یکی و متعلق به یک ادبیات دانست] سرایش غزل به لهجه شیرازی در شعر معاصر نیز ادامه یافته و غزل‌های شاعر بزرگ این لهجه بیژن سمندر در دفتر «نسیم شعر» و «شیراز از گل بهترو» نمونه‌هایی موفق از شعر بومی به تاریخ ادبیات عرضه کرده است. پس از انقلاب نیز با شیرازی‌سرایی شاعرانی چون یدالله طارمی در «نسیم دلگشا» و «شمیم نسترن»، احد ده‌بزرگی در «آفتو جنگ شیراز»، محمد حسن شفاعت در «یادش به‌خیر»، سیروس دادرسی در «شهر من، شیراز من»، مریم دانش‌فرد در «کاکو شیرازی» و دیگران، این‌گونه به روند رو به رشد خود ادامه داد. از ویژگی‌های شعرهای شیرازی معاصر استفاده از واژگان صمیمی و کنایی، چند پهلویی بودن، روحیه طنز و خوش‌باشی و عاشقانه‌گی و جوان‌پسندی است که در بیش‌تر اشعار دیده می‌شود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۱۷۹). شایان ذکر است معمولاً شعر به لهجه شیرازی هیچ وقت جنبه جدی و قاعده‌مند نداشته و بیشتر در آثار شعرا جنبه تفریحی داشته است.

#### ۲-۴. شوریده، ادبیات عامیانه و زبان محلی

زبان عامیانه به الفاظ و ترکیبات و واژگانی اطلاق می‌شود که با لحن و بیان عامیانه و روزمره ادا می‌شود. به گونه‌ای که با زبان ادبی و معیار متفاوت است و اکثراً این کلمات و ترکیبات عامیانه زبان محاوره‌ای توسط مردم نیمه‌فرهیبخته که بی‌قید و بند سخن می‌گویند کاربرد دارد و گر نه مردم فرهیبخته از ادای آن‌ها در محافل رسمی، به شدت پرهیز می‌کنند (نک: سارلی، ۱۳۸۷: ۴۳). اما علاوه بر گونه رسمی، «زبان فارسی در مرتبه نوشتار گونه‌های مختلفی چون زبان ادبی (مهجور، متداول، مصنوع... و زبان رسمی (زبان علمی، اداری، تخصصی... و در مرتبه گفتار، گونه‌هایی چون زبان روزمره (محاوره) و زبان عامیانه (متداول، جاهلی، لاتی، چاله‌میدانی و...) را شامل می‌شود» (نجفی، ۱۳۸۷: ۶).

تا قبل از مشروطه، گونه گفتاری به کتابت در نیامده است؛ به عبارت دیگر، تا در گونه نوشتاری زبان فارسی از عناصر عامیانه خبری نیست و «توجه نویسندگان صرفاً به زبان معیار (رسمی) معطوف بوده است اما بعد از مشروطه، با رواج داستان‌نویسی نوین و تغییر سبک و زبان نوشتار و ورود درونمایه‌های جدید به عرصه ادبیات داستانی، توجه پژوهش‌گران و نویسندگان به فرهنگ توده مردم معطوف گشت» (شاملو جانی‌بیک، ۱۳۹۱: ۳۵) و کسانی مانند دهخدا، جمال‌زاده، صادق هدایت، بزرگ علوی و... در این عرصه پیش قدم شدند و دست به تغییراتی زدند. همان‌طور که می‌دانیم زبان عامیانه با طبقه اجتماعی افراد رابطه تنگاتنگی دارد و «ادبیات عامیانه ارزش و اعتبار خود را از پیوندی که با

جامعه و واقعیت‌ها دارد اخذ می‌کند، نه از جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی؛ و همین وابستگی ادبیات عامیانه به زندگی و واقعیت اجتماعی آن را به ادبیات واقع‌گرا مبدل می‌سازد. ادبیات عامیانه ساده و بی‌پیرایه است؛ زیرا از زندگی مردم سرچشمه می‌گیرد که هنگام سخن گفتن جز بیان مطلب غرضی ندارند. ادبیات عامیانه هم‌گام با مقتضیات نسل‌ها دگرگون می‌شود؛ زیرا همواره حوادث و شرایط جدیدی به وجود می‌آید که اگر چه تغییراتی کند است ولی ثبات همیشگی ادبیات عامیانه را برهم می‌زند و پیوسته آن را تغییر می‌دهد) (حق‌شناس، ۱۳۷۹: ۶۲؛ به نقل از: نقابی، ۱۳۹۷: ۲۴۵).

یکی از ویژگی‌های عمده‌ای که رکن‌زاده آدمیت در مورد شعر شوریده می‌نویسد این است که: «در بدیهه‌سرایی مخصوصاً در سرودن اشعاری که متضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات اهالی فارس است ید طولایی داشت و به عقیده نگارنده حفظ و نگهداری آن اشعار بر اهل ذوق و لغویون واجب است» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷، ج ۳: ۳۲۴). همین اظهار نظر برای اثبات گرایش شوریده به زبان عامیانه کافی است و شاید بسیاری از نقدهای صاحب‌نظران بر اساس همین نظریه نوشته شده است چنان‌که حسن امداد می‌نویسد: «شوریده، استاد قصیده‌سراست و در اغلب قصاید، واژه‌ها و اصطلاحات شیرازی را در کمال مهارت به کار برده تنوع موضوعات و توجه به اوضاع و احوال اجتماعی زمان خود لطایف و ظرایف و شوخی‌ها و مزاح‌های دلچسب که در متون آن‌هاست او را از سایر قصیده‌سرایان معاصر ممتاز ساخته است. از قصاید معروف او که واژه‌ها و اصطلاحات را زیاد در آن‌ها به کار برده و هر یک را می‌توان شاهکارهایی دانست عبارتند از: جشن سیاهان، حماریه، چل‌کچلک، خلعت‌پوشان، خانه من» (امداد، ۱۳۸۸: ۲۵۴). «گرایش به لغات عامیانه و آن‌چه ادیبان در گذشته الفاظ سوچه می‌خوانده‌اند در شیوه بیان او تمهید دیگری است تا با آن فاصله‌گیری عمدی که شاعر گه‌گاه خود را بدان ملزم می‌یابد پیوند مخاطب را با وی سست و ناستوار نماید و ارتباط آن‌ها را چنان‌که لازمه هنر واقعی است گرم و استوار مبنی بر تفاهم نگه دارد و در عین حال واقع‌گرایی به کلام وی دهد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۲۳۰).

### ۳. اصطلاحات عامیانه و شیرازی

#### ۳-۱. اصطلاحات مربوط به زندگی انسان

##### ۳-۱-۱. پلنگک (pelengak)

پلنگک به کسر اول و دوم و فتح کاف فارسی «مرگب است از پلنگ و کاف تصغیر یا کاف تشبیه یا نسبت و آن عبارت است از زدن انگشت به انگشت دیگر از یک دست یا دو دست به طوری که صدای

مخصوصی دهد. این حرکت در موقع خوشحالی و مجالس عیش از مردم سر می‌زند و آن را "بشکن" به کسر اول و فتح سوم هم می‌گویند» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۱۱۱) پلنگک زدن «بشکن زدن است» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۹۷).

رأس انگشت اَحم چون ز قلم شست دبیر گشته له بسته پنه بس که پلنگک زده است  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۷۲۴)

واژه «اخ» در بیت فوق نامفهوم به نظر می‌رسد. به نظر این پژوهشگر این واژه همان «اخ» یا آه «صوتی است نمودن نفرت و کراهت را و شعوری به نقل از شرف‌نامه و برهان و مؤیدالفضلاء معنی تحسین و آفرین نیز بدو داده است (نک: دهخدا: ۱۳۷۷: ذیل اخ) و انگشت اخ می‌تواند اشاره به انگشت سبّابه داشته باشد که در مقام تحسین، تعجب و حتّی کراهت به لب یا دندان گرفته می‌شود که در این صورت با به دست گرفتن قلم و پلنگک زدن هم‌خوانی دارد.

### ۳-۱-۲. پَنَه (pane)

پَنَه همان پینه (pine) (رک: سپاسدار، ۱۳۹۳: ۹۷) است و پینه «سفتی و برجستگی پوست بدن به‌ویژه در کف دست و پا بر اثر تماس ممتد با اجسام سخت و پرفشار» (نجفی، ۱۳۸۷: ۲۸۶).

رأس انگشت اَحم چون ز قلم شست دبیر گشته له بسته پنه بس که پلنگک زده است  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۷۲۴)

### ۳-۱-۳. پیرک (pirak)

«چین و چروکی که در گرمابه بر کف دست و پای ایجاد شود در بعضی از شهرستان‌های فارس به آن پیروک گویند» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۹۸). «چون مدّت طولانی از صبح تا غروب در حمام بودند کف پاها بر اثر رطوبت و در آب بودن ورم می‌کرد و پیرک می‌شد» (زیانی، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

شمشاد چو کودکان به حمام فریاد زند که پام پیرک شد  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۶۹۲)

### ۳-۱-۴. چُمبَک (čombak)

چُمبَک یا چُنَبَک «چُمباتمه زدن، چُمباتمه نشستن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۴۴۶) و چُمباتمه نوعی نشستن به طوری که زانوها کاملاً خمیده و ساق و ران به هم چسبیده و تکیه بدن بر کف پاها باشد (همان‌جا). آن سماعیل که اندر کُنف ظلّ حکیم روز و شب دست به زیر چنه چُنَبک زده است

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی... (ص ۲۱-۴۹)----- محمدهادی خالقی‌زاده ۲۹

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۷۲۳)

چُمبک زدن یعنی «پس زانو نشستن» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۰۹). نجفی در فرهنگ عامیانه می‌نویسد:  
«چنبک یا چنک نیز به کار می‌رود» (نجفی، ۱۳۸۷: ۴۴۷).

دوش در محضر جمععی ز عزیزان بودم      هر یک از شدت سرما زده گنجی چنبک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۱۵۸)

### ۳-۱-۵. دَبَنگوز (dabangōz)

دَبَنگ «احمق و نالایق و بی‌غیرت و مترادف پوفیوز و الدنگ... دَبَنگوز مرادف دَبَنگ با مفهومی توهین‌آمیزتر» (نجفی، ۱۳۸۷: ۶۱۰) این واژه در لُری «دَوَنگ» (davang) به معنی «دبنگ، گیج، کر، دارای رفتار نامتعادل» (مقیمی، ۱۳۹۴: ۳۰۰) کاربرد دارد.

آن ستم‌پوز دبنگوز پدرپوز از دگر سو      گویا از گل بُدن دلخور شده بشسته سوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۶)

### ۳-۱-۶. دله (dale)

«به لحن تحقیر؛ هرزه، بُلِهوس. در مثل گویند: خروس دله روی هر مرغی می‌پرد... کسی که به هر نوع خوردنی که در دستش باشد میل کند و از آن بردارد، آشغال‌خور و مترادف شکم‌چلاس» (نجفی، ۱۳۸۷: ۶۹۰). علی‌نقی بهروزی می‌نویسد: «علاوه بر آن که نام حیوانی است به معنی آدم پست و احمق است» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۲۸۱).

زیمن دله‌های اداره‌بلدیّه      کیست که در شب می و ایاغ ندارد؟  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۱۵۱)

### ۳-۱-۷. زُگه (zokke)

زُگه به ضم اوّل و کسر و تشدید کاف «خیره سر و بی‌حیا» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۲۳).  
ای وای که کار ما دوباره      با کارگران زُگه افتاد  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۶۸۹)

### ۳-۱-۸. زُمبِل‌هَرْت (zombolhort)

زُمبِل‌هَرْت به ضم اوّل و سوم و پنجم «در هم و بر هم، بی‌قاعد و نظم» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۲۵). با هردمبیل مترادف است.

وای از این انتخاب زُمبِل‌هَرْت      وای از این اجتماع هردمبیل

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۲۱۳)

### ۳-۱-۹. کَپَک (kapak)

کَپَک به فتح اوّل و دوم «به هم زدن و باز و بسته کردن دهان است. فعل آن کَپَک زدن است. این کلمه در مورد محتضر گفته می‌شود یعنی کسی که می‌خواهد بمیرد (چون در چنین موقعی تنفس با باز و بسته شده دهان صورت می‌گیرد) چنان‌که گویند کَپَک می‌زند یعنی آخرین نفس را از دهن می‌کشد» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۴۷).

خِرْخِرِی در گَلْگَوی او افتاد آن هم آسوده شد به یک دو کَپَک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۴)

### ۳-۱-۱۰. کَرَنجِی (kerenji)

کَرَنجِی «موی مجعد و پیچیده» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۶۰). اما سپاسدار تلفظ رایج در شیراز را کَرَنجِی (koronji) می‌داند و درباره معنی آن می‌نویسد: «صفتی است برای موی مجعدی که فرهای ریز در هم پیچیده‌ای دارد» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۴۰). شوریده موی سیاهان یا در اصطلاح کاکاسیاه‌ها و دوسیاه‌ها را که در هم پیچیده و زبر بوده، چنین می‌خواند:

ظرفشان ظرف برنجی مویشان موی کَرَنجِی پشت سر گیسویشان بنجال چون پشمین گروکی

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۴۶۶)

### ۳-۱-۱۱. کَفَک (kafak)

کَفَک به فتح اوّل و دوم «سابقاً که دست‌ها را حنا می‌بستند، عروسان برای زیبایی فقط کف دستشان حنا می‌بستند و آن را حنای کَفَک می‌نامیدند» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۴۶۷). شوریده گوید:

از پیی پیی منحنی بستند حوریان جوان حنای کَفَک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۳۱۲)

### ۳-۱-۱۲. کَکَمَک (kakmak)

کَکَمَک «خال‌ها یا لگه‌های ریز زرد یا حنایی که روی پوست سفید بعضی اشخاص ظاهر شود» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۱۶۳).

برسانیده ز شوریده به او عرض دعا که مه روی من از هجر تو کَمَک زده است

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۷۲۴)

### ۱۳-۱-۳. کوک (kōk)

به معنی «خوب و درست است چنان‌که گویند قلیان کوکی است» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۴۹۱). کوک کردن قلیان یعنی «دودی کردن قلیان» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۴۵) شوریده گوید:

پیش خدمت گل‌بهار و نرگس و باجی قدم‌خیر      پایشان تبتانِ سرخی، دستشان غلیانِ کوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۶)

### ۱۴-۱-۳. لاک و لوک (lāk-o-lōk)

که در بعضی جاها آن را جیک گویند. «صدای نازک و بلند زنان است هنگام ترس یا دیدن مصیبت گاهی لوک را با لاک استعمال کنند و در این صورت به معنی هیاهو و سر و صداست» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۴۹). در لُری «لاک» و «لیکه» (like) به معنی «لوکه، جیغ و فریاد همراه با گریه و زاری، صدایی که به هنگام عزا سر می‌دهند» (مقیمی، ۱۳۹۴: ۶۲۸) آمده است.

جمله بر تصنیف تی‌تی مسکطی هروا نواخوان      هر یکی سر داده از دل‌های و هوئی، لاک و لوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۷)

### ۱۵-۱-۳. لَچَر (lačar)

لچر «آن‌که برای رسیدن به هدف خود از هیچ کار پستی رو نگرداند که از رسوایی نیندیشد، پست و هرزه» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۲۸۹). «خسیس و نخور و در برخی اوقات به اشخاص کثیف و آشفته و پست هم گفته می‌شود» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۳۴).

صاحب مدبر و دبیر حسود      آن لچر و آن لثیم را دیدم  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۷۹۹)

### ۱۶-۱-۳. مُکک (mokak)

چمباتمه زدن، «عبارت از این است که کسی روی دو پا نشسته و دو زانو را در بغل بگیرد و چانه یا پیشانی را روی زانو بگذراند و معمولاً این حالت در موقع غصه دست دهد» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۵۷۵).

حاج بی‌بی منحنی هم نیز      سر سجداده کرده بود مُکک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۴)

### ۱۷-۱-۳. ورمترک (ver matarak)

ور «پرحرفی کردن، پرچانگی و مترادف وژاجی کردن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۴۵۳). «ور مترک» در بیت زیر به معنای «حرف زیاده مز!» با لحنی توهین‌آمیز است:

گفتمش ای پسرک ورمترک ژاژمخای کاین جسارت نبود لازمه نوکرکا

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۱۵۸)

ور به کسر اول [ver] «پرگویی کردن، حرف زیاد زدن، این کلمه وقتی استعمال می‌شود که بخواهند به گوینده توهین کنند» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۶۱۷).

### ۱۸-۱-۳. هاکک (hakak)

هاکک «خمیازه یا دهن‌دره است» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۶۳).

وقت هیاهو و تعییش گذشت نوبت خمیازه و هاکک رسید

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۲۳۳)

### ۱۹-۱-۳. هردمبیل (hardambil)

هردمبیل «که قانون و قاعده‌ای ندارد به طوری که هر کس هر کاری بخواهد بکند، در هم و بر هم، بی‌حساب و کتاب و مؤاخذه مترادف قاراشمیش و شلم شوربا» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۴۷۴). «آدمی که هر چیز از دستش برآید بدون تعقل انجام دهد، آشفته و بی‌سر و سامان، لابلالی، مجازاً به آدم بی‌عقیده هم گویند: آدم هردمبیلی است» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۶۲۸).

وای از این اتنخاب زُمل‌ه‌رت وای از این اجتماع هردمبیل

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۲۱۳)

### ۲-۳. اصطلاحات مربوط با پوشاک و نساجی

#### ۱-۲-۳. کپنک (kapenak)

کپنک به فتح اول و سوم و کسر دوم «نمدی است که آستین کوتاه دارد و شبانان مانند بالاپوش بر دوش اندازند» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۴۴۸).

آه کان میرزا محمد باز رفت بعد از مشیر در کپنک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۲۰۳)

### ۲-۲-۳. کُردک (kordak)

کردک به ضم اوّل و فتح سوم، «بالاپوش روستاییان است که از نمد سازند و برای دفع سرما به شکل عبا بر دوش اندازند و غالباً کوتاه است» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۵۸). در تعلیقات حسن فصیحی بر دیوان شوریده تلفظ آن «گُردک» نوشته شده است (شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۹۱۷).

کرد او را لَوْر به دشت فنا هم چماقش بیبرد و هم کُردک  
(همان، ج: ۲، ۳۱۳)

### ۳-۲-۳. گُروک (gōrōk)

به ضم کشیده اوّل و دوم «پیچیده ریسمان را گویند در صورتی که گرد و مدور باشد مثلاً یک گُروک ریسمان به من بده!» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۰۷).

ظرفشان ظرف برنجی مویشان موی کرنجی پشت سر گیسویشان بنجال چون پشمین گُروکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۶)

### ۴-۲-۳. لیفه (lifeh)

به کسر فاء که آن را «نیفه» هم گویند. عبارت است از «کنار بالایی شلوار که آن را لیفه تبیان گویند. کنار بالایی کیسه و امثال آن را هم که برگردانیده و نخ‌ی از آن می‌گذرانند لیفه گویند» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۵۵). «کناره بالایی زیر شلوار که از آن بند یا کش گذرانند» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۵۴) شوریده در مورد هوای بوشهر گوید:

از بس که با هواش رطوبت سرشته‌است شلوار بنده تا به لب لیفه تر شده‌است  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۱۸۷)

### ۳-۳. اصطلاحات مربوط به گیاهان و کشاورزی

#### ۱-۳-۳. اَپیکا (opikā)

صورت صحیح آن بر اساس لغت‌نامه دهخدا «اَپیکا» است و مخفف و مصحف اَپیکا کوان‌هاست. «آن پوست ریشه‌ای است که از برزیل آرند و از آن امتین و دیگر ادویه که باعث قی باشد بسازند» (دهخدا: ۱۳۷۷: ذیل اَپیکا).

بعضی ز دکتان نیز مردند و آن‌که زنده‌است دیدار وی قی آرد بی‌خوردن اَپیکا  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۳۶۴)

### ۲-۳-۳. اُولُک (olulak)

اُولُک یا اُولُو یا اولولو [olulu] «مترسک که برای ترساندن پرنندگان در کشتزار برپا کنند مترادف لولوی سرخرمن... مجازاً وسیله ترساندن دیگران» (نجفی، ۱۳۸۷: ۹۸) محمود سپاسدار تلفظ آن را اَلَلک به معنی مترسک می‌داند (رک: سپاسدار، ۱۳۹۳: ۸۴).

بَر در ارگ روز و شب برپاست چون به پالیز مظهر اُولُک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۹۲۲)

### ۳-۳-۳. آنچوچک (ančočak)

انچوچک «تخم میوه‌ای جنگلی نظیر هسته به یا گلابی که بو دهند و مغز آن را به صورت آجیل مصرف کنند... شخص نحیف و حقیر و کم‌اهمیت... غالباً برای دشنام به کار می‌رود» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۸۷). «هسته گلابی کوهی که به عنوان آجیل استفاده می‌شود. چشم ریز را به آن تشبیه کنند» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۸۵). پس در این جا کوچکی و ریزی آنچوچک مطرح است که چشم بادامی او در اثر گریه مانند آنچوچک (متناسب با بادام) ریز شده است.

فرج اللّه خان شد از گریه چشم بادامیش چو آنچوچک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۵)

### ۴-۳-۳. تکل (takal)

تکل به فتح اول و دوم «جل الاغ، پالان زیبا و قیمتی» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۱۵۵).

گفتم ای نوکرکم زن تکلای برخرکم تا گرایم هله زی باغ ابا دلبرکم  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۱۵۷)

### ۵-۳-۳. رُبائُربک (robātorbak)

رُبائُربک به فتح اول و ضم چهارم و فتح ششم «که در بعضی نقاط آن را رب تربک گویند و اصل آن روباه تربک است نوعی داروی قدیمی است و آن را تاج‌ریزی و عرب‌ها آن را عنب‌الثعلب نامند» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۳۰۱). سپاسدار تلفظ درست آن را در شیراز «رَبْثُربک» (rabortbak) می‌داند و می‌نویسد: «سگ انگور، عنب‌الثعلب، گیاهی است از گونه‌های تاج‌ریزی، این کلمه را در مقام شوخی و تحقیر به کسی گویند» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۲۲).

بی‌خرد با حیا شود؟ نشود بوی گل نایب از ربائُربک

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی... (ص ۲۱-۴۹)----- محمدهادی خالقی‌زاده ۳۵

(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۰۵)

### ۳-۳-۶. سیرموک (sirmōk)

به ضم کشیده میم «نوعی سیر بیابانی است، پیاز کوهی که با آن آش سازند» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۶۱).  
آن ترنجه کرده پنجه توی گنجه بهر کنجه گشته رنجه روی پنجه بهر آش سیرموکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۶۶)

### ۳-۳-۷. قوتک (qutak)

قوتک به ضم اوّل و واو ساکن و فتح تا «مخلوطی است از گرد تخم خشخاش و خُرفه و شکر که گویند مقوی است و لذا به زن زائو روزی که به حمام می‌رود دهند و گاهی هم پیران برای تقویت خورند» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۳۷). قوتک یا حاجی قوتک «مخلوطی از آرد نخودچی و شکر یا خاک قند، قاووت» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

تلخ شد کام سیّد هندی که مشیرش نمی‌دهد قوتک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۱۵)

### ۳-۳-۸. هرّ پوکی (herre pōki)

شوریده به زبان سیاهان «هل» که «میوه‌ای کوچک به اندازه بند انگشت با پوست تیره و دانه‌های خوش‌بو» (معین، ۱۳۷۱: ذیل واژه) را «هر» خوانده و «پوک» به معنی «تو خالی» پس مصرع دوم به این معناست: «برای من سیاه‌بخت کسی هل خالی هم نمی‌آورد».

خوش قدم بهر تماشای درد دل کرد از مبارک  
ما سیابختی نمی‌آر برائیم هرّ پوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۶۷)

### ۳-۳-۹. هلال ماه را درآوردن

پرواضح است که هلال ماه شوال در وقت معین و به صورت طبیعی آشکار می‌شود اما در تعبیرهای عامیانه اصطلاح «درش میارن» که ضمیر شین به ماه باز می‌گردد عبارت عامیانه طنزآمیز است. «در روزهای پایانی ماه روزه چون بین روزه‌داران سخن از چند و چون رؤیت هلال ماه شوال و تعیین روز عید فطر به میان آید در بین اظهار تردیدها در مورد درآمدن یا در نیامدن هلال ماه نو در غروب روز منظور، برخی با لحنی طنزآمیز می‌گویند: حالا اگر درنیامد هر جور هست درش میارن! در این عبارت

شتاب برخی روزه‌داران برای رؤیت هلال و اعلام روز عید مورد طنز واقع شده است. شوریده شیرازی مضمون این عبارت طنزآمیز را در بیت زیر به نظم کشیده است:

تو خود ای هلال بنمای و گرنه روزه‌داران به درت کشند اگر خود به دهان ازدهایی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۶۱۱؛ ثابت ۱۳۹۳: ۱۶۳)

### ۳-۴. اصطلاحات مرتبط به جانداران و پرندگان

#### ۳-۴-۱. پیرسوک (pirsōk)

همان ((پرستو)) است (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۹۸). پیرسوک به ضم کشیده سین ((یعنی پرستو، چلچله)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۱۲۹).

باغ پر طاووس چون گرمابه‌های پر کدو شد بلبلی هر سو نواخوان از برای پیرسوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۶)

#### ۳-۴-۲. خَزوک (xazōk)

به فتح اوّل و ضم کشیده دوم ((سوسک، کدو، تدو)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۲۴۶). ((سوسک سیاه، خزوک چُسو نیز قسمی سوسک سیاه بدبو)) (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

کرده در باغ مشیرالملک مهمانی ززوکی هر طرف اندر خرامیدن خزوکی با خزوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۵)

#### ۳-۴-۳. زوزوک (zōzōk)

زوزوک به ضم اوّل و سوم ((خارپشت)) (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۲۴). تقی بهروزی می‌نویسد: ((خارپشت است که آن را در دشتستان زوزو به کسر اوّل گویند)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۲۸). ((هر چند شارح دیوان، فرزند شوریده آن را به معنی سوسک سیاه نوشته است)) (ثابت، ۱۳۹۳: ۲۱۰).

کرده در باغ مشیرالملک مهمانی زوزوکی هر طرف اندر خرامیدن خزوکی با خزوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۵)

#### ۳-۴-۴. کَدو (kadō)

کدو به فتح اوّل و ضم کشیده دوم یا کودو ((حشره‌ای است بالدار و سرخ‌رنگ که در حمام‌ها و جاهای مرطوب تولید می‌شود و آن را خزوک و تدو هم گویند)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۵۵). محمود سپاسدار می‌نویسد: ((سوسک‌های درشتی که در فاضلاب‌ها پیدا شوند)) (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۴۰).

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی... (ص ۲۱-۴۹)----- محمدهادی خالقی‌زاده ۳۷

باغ پرتاووس چون گرمابه‌های پر کدو شد بلبلی هر سو نواخوان از برای پیرسوکی

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۵)

۳-۵. مربوط به دامداری و فرآورده‌های دامی

۳-۵-۱. لورک (lōrak)

لورک به ضم اول و فتح را «آب دوغ را می‌گیرند و به ماده پنیری آن که باقی می‌ماند لوریا لورک می‌گویند، لور را خشک می‌کنند تا کشک به دست آید» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۴۸). «ماده پنیری که از شیر بریده حاصل شود، کشک تازه و شکل نگرفته» (سیاسدار، ۱۳۹۳: ۱۵۳).

مال و اموال ما تلف کردی همه را دوغ خوردی و لورک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۰)

۳-۵-۲. سیسپوکی (sispōki)

سیسپوکی به ضم کشیده «پ» «نوعی بیماری است که بیشتر چارپایان دچار آن می‌شود و در گلوی آن‌ها ایجاد می‌گردد» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۶۱). «از امراض چهارپایان که ناشی از رفتن حشره‌ای خاص در بینی یا گلوی آن‌هاست. این کلمه را در مقام نفرین گویند» (سیاسدار، ۱۳۹۳: ۱۲۹).

خرج شد سیم سپیدی از پی مشت سیاهی بهرشان گویا پلو پختند حیف سیسپوکی

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۴۶۷)

شارح دیوان شوریده سیسپوک را «به غلط زهر مار معنی کرده است اما این توضیحات از ملک‌زاده در کتاب فرهنگ زرقان ذیل سیسبوک درست و پذیرفتنی است: گفته می‌شود مرضی است که با تخم‌گذاری پشه‌ای به همین نام در گلو عارض و باعث سرفه‌های شدید می‌شود. سیسبوک بعد از نه روز خوب می‌شود» (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۸۷؛ به نقل از ثابت، ۱۳۹۳: ۲۱۰).

۳-۶. مربوط به خانه و وسایل

۳-۶-۱. الچک (alčak)

الچک به فتح اول و سوم «آلتی بوده است که با آن دست‌ها و پاهای زندانیان را برای شکنجه فشار می‌داده‌اند و آن عبارت از چهار میله آهنی بوده که بین انگشتان قرار می‌داده و به وسیله نخ‌هایی آن را به هم نزدیک می‌ساخته‌اند تا انگشتان در فشار شدیدی واقع گردد. در مکتب‌خانه‌ها هم به تقلید الچک

چهار تکه چوب را لای انگشتان بچه‌ها گذاشته و به وسیله بندهایی که دو طرف آن‌ها بوده انگشتان را فشار می‌داده‌اند.)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۴)

سر عباس میرزا گوراست ورنه الآن تورا نهم الجک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۱۹۳)

### ۳-۶-۲. خورک (xōrak)

خورک ((سوراخ تعبیه شده در سقف برای جریان هوا)) (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

اسدالله بُد همین که نمرد نیمه شب گریخت از خورک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۴)

### ۳-۶-۳. چِندک (jendak)

چندک به کسر اول و فتح سوم ((نوعی پول سیاه بوده است، نیم پول، پیشیز)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۱۸۸). حسن فصیحی متخلص به احسان در تعلیقات دیوان شوریده می‌نویسد: «مسکوک مسین کوچک که در زمان قاجاریه نصف نیم‌پول قیمت داشت» (شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، تعلیقات: ۹۲۲).

آن امامی که زهد او نخرد قعبه یک‌غاز و جنده یک چندک  
(همان، ج: ۱: ۳۱۶)

### ۳-۶-۴. گزَلک (gazlak)

((کارد سر قد، کارد کوچکی که معمولاً تیغ آن کج بوده است)) (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۰۹).

آن یکی گفت که نوروز کل ده‌باشی که گهی کارد زند بر سر دل گه گزَلک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۹)

حافظ نیز از این واژه شیرازی استفاده کرده است منتها صرف نقل در ابیات کهن دال بر عامیانه نبودن واژه نیست (نک: حافظ، ۱۳۷۵، ج: ۲: ۱۰۴۵).

### ۳-۶-۵. سوک (sōk)

سوک به ضم اول ((زاویه و کنج است. سوک دیوار یعنی کنج دیوار)) (بهروزی، ۱۳۴۷: ۳۵۸).

آن ستم‌پوز دبنگوز پدرپوز از دگر سو گویا از گل بُدن دلخور شده بشسته سوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۴۶۶)

۳-۶-۶. لَوَر کردن (levar)

لور به کسر اوّل و فتح دوم «کسی را از راه دور ساختن، در بیابان رها کردن، سرگردان ساختن؛ می‌گویند: دزدان ما را گرفته و در بیابان لَوَر کردند» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۴۹).

کرد او را لَوَر به دست فنا هم چماقش بیورد و هم گردک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۳)

۳-۶-۷. نی‌وقه (nivaqqe)

نی‌وقه «واحد وزن بوده معادل دویست گرم» (سیاسدار، ۱۳۹۳: ۱۶۰) ولی می‌توان گفت «وقه» واحد وزن است و نی‌وقه همان نیم‌وقه است.

این دل صد سیر من بر قول تهرانی داداشان کم شد او بر گفته شیرازیان تا شد نی‌وقه  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۲۸۹)

۳-۷-۷. مربوط به ابزارهای جشن و بازی

۳-۷-۱. اورک (ōurak)

اورک عامیانهٔ آبرک است و آبرک «تاب که برای درست کردن آن دو سر طناب را به شاخهٔ درخت بندند» (سیاسدار، ۱۳۹۳: ۸۰).

صرصرمرگ در طناب اجل برنشـانید و دادشـان اورک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۴)

۳-۷-۲. پرپروک (perperōk)

در لهجهٔ شیرازی یعنی پر خوردن و چرخیدن زیادی چنان‌که پرپره (در شیراز) یا فرفره (در فرهنگ عامیانه) «که آن را فرفره هم گویند اسباب کاغذی که در اثر وزش باد و حرکت در هوا بچرخد و بچه‌ها با آن بازی کنند» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۱۰۲). «نوعی بازیچهٔ کودکان به صورت کاغذ تا شده و پَره‌داری شبیه ستارهٔ بزرگ که بر سر چوب درازی کنند و چون بدون جریان هوا آن را به چرخش درآورد» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۵۴).

آن صباح‌الخیر هر دم پر خورد از بهر خدمت ای عجب کس دیده از حَب زغالی پرپروکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۴۶۶)

### ۳-۷-۳. پُفک (pofak)

پُفک که در شیراز به این نام می‌شناختند در بین عموم مردم به آن «فوتک» می‌گفتند. فوتک [futak] نوعی بازی کودکان به صورت نی یا لوله باریک شیشه‌ای که گلوله کوچک گلی یا شیء مدور گلوله‌مانندی در آن قرار می‌دهند و با دمیدن در آن گلوله را پرتاب کنند» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۶۲). «گل را به شکل گلوله‌ای مدور کوچک ساخته و می‌گذارند تا خشک شود سپس نی را آورده و گلوله‌های خشک شده را یکی یکی در نی گذارده و با دمیدن شدید آن‌ها را به سوی هدفی می‌پرانند این دستگاه را پفک هم گویند» (بهرزی، ۱۳۴۸: ۱۱۶).

زود رفت از پی مشیر قوام      زودتر زان‌که مهره‌ای ز پُفک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۵)

### ۳-۷-۴. خُمبک (xonbak)

خُمبک به ضم اوّل و فتح سوم «یعنی خُم کوچک (خمرة بزرگ) و آن طبلی بوده که آن را به شکل خمرة کوچکی (غالباً از مس) می‌ساخته‌اند و روی آن را پوست کشیده و هنگام عیش و سرور با دست آن را می‌نواخته‌اند و آن را تنبک و دُمبک هم گویند» (بهرزی، ۱۳۴۷: ۲۵۰).

از نشاط مَمات یک دو سه تن      زهره زد در سیم فلک خُنْبک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۴)

### ۳-۷-۵. سُرُسُرک (sorsorak)

سرسرک محل سریدن و لغزیدن و لیز خوردن، در قدیم و در روزگار شوریده «قسمتی از کوه را که شیب داشته باشد صیقلی کنند و اشخاص بالای آن نشسته برای تفریح به پایین لغزند و یک نوع ورزش هم بوده است. در شیراز دو عدد از این سرسرک‌ها بوده است. یکی بر بالای تکیه هفت‌تتان و دیگری در پای قلعه پهن‌دژ نزدیک آرامگاه سعدی. در ایام عید نوروز مردم شیراز به زیارت آرامگاه سعدی رفته و ضمناً سرسرک هم می‌خورده‌اند» (بهرزی، ۱۳۴۷: ۳۴۳).

عید آمد و وقت سرسرک شد      سیل از برِ گُهِ به شرشرک شد  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۶۹۱)

### ۳-۷-۶. قلم زرچک (qalamzarčak)

قلم زرچک به فتح اول و دوم و چهارم و ششم «یکی از وسایل آتش‌بازی بوده بدین ترتیب که لوله‌ای را گرفته، ته آن را می‌زدند با شدت محترق شده و رو به بالا فوران می‌کرده است» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۴۳۲). چیزی شبیه فشفشه‌های امروزی.

بینی زینی عوض آقا      شعله می‌داد چون قلم‌زرچک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۵)

### ۳-۸-۸. مصطلحات پراکنده

#### ۳-۸-۱. ایغذه (ieghazeh)

ایغذه به سکون غین [Iγzeh] «یعنی این قدر و مقصود کم و اندک است» (بهروزی، ۱۳۷۴: ۴۵).  
گفتمش چون شکم خربوزه      شکم کارد خورد گر ایغذه  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۳۴۰)

#### ۳-۸-۲. بیچک (bičak)

بیچک «قطعه کاغذی که فروشنده به خریدار دهد و در آن نوع و مقدار و بهای کالای فروخته شده ثبت باشد» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۹۳).

چرخ نداد که ای اغنیا      وقت در آوردن بیچک رسید  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۲۳۳)

#### ۳-۸-۳. تک‌ولوک (tak-o-lok)

تک‌ولوک به فتح اول «یعنی حرکت هنگام سواری و مسافرت چنان‌که گویند سوار الاغ شدن تک و لک دارد» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۱۵۶). «تکان و حرکت هنگام سواری» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۰۰).

از برای چه کرده‌ای احضار      من بیچاره را بدین تک و لوک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۱۹۳)

#### ۳-۸-۴. جغلک (jeghelak)

«کودک کم‌سن یا حیثاً نوجوان کوچک‌اندام که قابلیت کارهای مهم را نیافته» (نجفی، ۱۳۸۷: ۳۷۶).  
هی بشینده بر قفای آنا      بگمارید یک دو تن جِغَلک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۶)

۳-۸-۵. مُچک (močak)

مُچک به ضمِ اوّل و فتحِ دومِ تَضغیرِ مُچ است اما در اصطلاح عامیانه «عبارت است از این‌که فروشنده هنگام کشیدن جنس با ترازو، روی مچی که به طرف کفهٔ حاوی جنس است فشار بیاورد به طوری که جنس مزبور صحیحاً توزین نشود و در نتیجه جنس کمتری به خریدار بدهد» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۶۶)؛ به زبانی دیگر، کم‌فروشی است.

ور به سوق سخن به چندین کاف کاسب طبع من زده است مُچک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۲۰۶)

۳-۸-۶. هی (hey)

«دایماً، مرتباً، بی در پی، مترادفِ متصل، یک‌ریز، ... برای تأکید و تشدید» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۴۹۸).  
گویدم هی لک و لنجم به چک و پوز بیوس گویمش بی بی یعنی که نه پوز است و نه چک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۹)  
در لهجهٔ شیرازی (معنی تکرار می‌دهد، دوباره، باز هم، چنانکه گویند او هی پرسش کرد و من هی  
جواب دادم) (بهروزی، ۱۳۴۸: ۶۴۲).  
کرد جا شور خورش‌های ترش در مغز شیرین هی‌گذاردر سر به مطبخ چون عنان بگسسته لوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۴۶۶)

۴. لری محلی

۴-۱. بیدم (bidom)

در لری از ریشهٔ *bidan* و «بیدم» *bidom* همان بودم است (نک: مقیمی، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

۴-۲. مردک (merdak) و تیه (tiea)

مردک *merdak* از مرد *merd* به معنای مرد غریب، آدم بی‌ارزش (همان: ۶۴۶) آمده است و «تیه» همان چشم است که «تیل» جمع آن است (همان: ۱۹۸).

دی مرا روستایی می‌گفت که مُراسی چه کرده‌اند گُسیل  
مُ بیدم مردکی گُله‌نمدی که خدا هِشت بر سَرُم مندیل  
تیلُم کور شِه پُسم پلیر که خبر بی مُرا از این تفضیل  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۹)

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی... (ص ۲۱-۴۹)----- محمدهادی خالقی‌زاده ۴۳

معنی بیت دوم و سوم: من مردی کلاه‌نمدی بودم که خداوند بر سرم دستاری گذاشت. امیدوارم چشمانم کور شود. پسرم بمیرد اگر از این همه ماجرا خبر داشته‌م.

#### ۳-۴. خین (xin)

خین به گویش لری «خون» است (همان: ۲۶۸) جیکیدن نیز همان «جهیدن» است.

سرایدار لُر باغچه دوید هراسان صدا کشید که یاران برون جکید که خین شد  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۱۵۷)

#### ۵. ترکی محلی

##### ۱-۵. اِشک (ešak)

اِشک [اِش] خر که به عربی حمار گویند و این لفظ ترکی است (نک: محمد پادشاه، ۱۳۶۳: ذیل واژه).

جانِب حاجی معدل شد گفت بسم‌الله ای به ترکی اِشک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۳۱۰)

##### ۲-۵. یُردک (yordak)

یُرد با کاف تصغیر «اتاق کوچک» ترکی است به معنی «یرت، یورد، جا، منزل» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل یُرد).

زاهل شیراز کس نماند که او وامشیرا نگفت از یُردک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲: ۶۴۸)

##### ۳-۵. چوکلوک (čokalōk)

چوکلوک به ضم اوّل و فتح دوم و ضم سوم یا چوکلوک «ترکی است به معنای کشک تر، لور، لورک» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۲۱۴). یک نوع لبنیات که سگ‌ها به آن علاقه زیادی دارند.

زعفران چسبیده بر آن قلیه ماهی زعفرانی هم‌چو در احشام قشقای سگی بر چوکلوکی  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱: ۴۶۶)

#### ۶. کنایات عامیانه

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است ولی در اصطلاح علم بیان عبارت است از ایراد لفظ و اراده معنی غیر حقیقی آن، آن گونه که بتوان معنی حقیقی آن را نیز اراده کرد (نک: علوی‌مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۳۳؛ شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۲۵) کنایه «آوردن لفظی است با دو معنی نزدیک و دور که این معنی لازم و ملزوم یک‌دیگر باشند و ذهن خواننده یا شنونده به معنی دور معطوف گردد» (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸۳). کنایه

یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم، لذت‌بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۴۰).

#### ۱-۶. خشک کسی را بریدن

خشک در این جا (پارچه چارگوشه میان تبان و شلوار) (محمد پادشاه، ۱۳۶۳: ذیل خشک) است و خشک کسی را بریدن و پاره کردن کنایه از «به شدت جنجال راه انداختن، قیامت کردن، بی‌حیایی و پرویی کردن» (ثروت، ۱۳۷۹: ۱۸۰). «کنایه به عمل شنیع و فحش است» (بهروزی، ۱۳۴۷: ۲۴۷). در کتاب فرهنگ کنایات سخن حسن انوری آمده است: «خشک کسی به دست دیگری پاره شدن، شکست خوردن او از دیگری، بی‌آبرو شدن او به دست دیگری» (انوری، ۱۳۹۰: ذیل اصطلاح).

گفت ای کج حساب زن قحبه      خواهی الان بیرمت خشک  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۲)

#### ۲-۶. گوزتان به علك

علک یا الک «ابزاری دارای سوراخ‌های ریز که برای جدا کردن ناخالصی‌های حبوبات و مواد گردمانند به کار می‌رود» (انوری، ۱۳۸۱: ج: ۱، ذیل واژه). الک گوزیدن مترادف به آب گوزیدن، به الک چسبیدن، به الک گوزیدن یعنی بی‌نتیجه شدن، سوخت شدن، منتفی شدن، از میان رفتن، مردن و نابود شدن، به نتیجه دلخواه خود نرسیدن (شاملو، ۱۳۷۹، ج: ۲: ۳۱۴). مثل ریدی به الک «این اصطلاح را به کسی می‌گویند که کار بیهوده و بی‌نتیجه‌ای انجام داده باشد» (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

چون شنید این سخن مشیرالملک      گفت ای گوز جملتان به علك  
(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۱)

#### ۳-۶. لک زدن جگر

به فتح اول [lak] مخفف کلمه لکه و «گاهی برای جگر هم استعمال می‌شود و گویند در اثر عطش زیاد جگر آدمی لک می‌زند و یا گل می‌زند لذا به کنایه جگرش لک می‌زند را برای نشان حرص و ولع به کار می‌برند» (بهروزی، ۱۳۴۸: ۵۳۹). حسن انوری در فرهنگ کنایات سخن آورده است: «جگر کسی برای چیزی لک زدن، اشتیاق بسیار داشتن او برای آن» (انوری، ۱۳۹۰: ذیل اصطلاح).

من که در هند سخن پیل سپیدم امروز      جگرم از پی یک پول سیه لک زده است

بررسی گونه‌های مختلف عناصر عامیانه و محلی... (ص ۲۱-۴۹)----- محمدهادی خالقی‌زاده ۴۵

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۷۲۵)

#### ۴-۶. کلاه‌نمدی

اشخاصی که کلاه نمدی بر سر دارند معمولاً سابقاً به کاسب‌کارها و مردم عوام که همه کلاه نمدی بر سر داشتند «کلاه‌نمدی» می‌گفتند و «به طور کنایه کلاه‌نمدی معنای بی‌سواد و عوام را می‌دهد» (بهریزی، ۱۳۴۸: ۴۷۱)؛ به زبان امروز، روستایی و عشایر.

مویبدم مردکی کلاه‌نمدی که خدا هشت بر سرم منبدیل

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۳۸)

معنای بیت چنین است: «من مردی عامی بودم که کدخدا بر سرم عمامه گذاشت».

#### ۵-۶. سنگ به قوزک خوردن

قوزک [qōzak] «که در برخی جاها آن را گوزک نامند عبارت است از برآمدگی استخوان پایین ساق پا» (بهریزی، ۱۳۴۷: ۴۳۸). به قوزکش خورد یعنی حادثه‌ای برای او اتفاق افتاد:

زآن طرف می‌ر لاهیجانی را خورد سنگ هلاک بر قوزک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۲۰۵)

#### ۶-۶. مفتی خر شدن

مفتی خر شدن یا مفتی‌مفتی خر شدن «تصرف و تحریفی است در مصدر مفتخر شدن به معنی به افتخار رسیدن و تعبیر را در تمسخر و ریشخند کسی به کار می‌برند که از جهتی به موقعیتی رسیده باشد که از نظر مردم افتخارآمیز تلقی شود اما این موقعیت از نظر گوینده عبارت به هر دلیل درخور نقد و نکوهش و طعن باشد... بازی با کلمه مفتخر به صورتی که بیان شد در شعر شوریده شیرازی هم نظیر و پیشینه دارد»

خر مفتی اگرت دست دهد مفتخری آدم آن نیست که گردد به خری مفخرکا

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۱۵۸؛ به نقل از ثابت، ۱۳۹۳: ۲۸۱)

#### ۷. رسوم و فرهنگ عامیانه در شعر شوریده

##### ۱-۷. چل‌کچلک (čelkačalak)

گفتم ای معشر یاران پی قطع باران بس مفید است و مجرب رسن چل‌کچلک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۳۱۹)

حس فصیحی متخلص به احسان که یکی از پسران شوریده است، در توضیح چل کچلک می‌نویسد: «سابقاً معمول بوده هنگامی که باران قطع نمی‌شد ریسمانی حاضر نموده و نام چهل نفر بی‌مو را می‌برده‌اند و مطابق نام هر کچل‌گره بر ریسمان زده و زیر ناودان می‌گذاشتند و اعتقاد داشتند که پس از این عمل، باران قطع می‌شده» (شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱، تعلیقات: ۱۵۸). در واقع چل کچلک (تدبیر خاصی برای قطع باران‌های شدید و طولانی بوده، بدین ترتیب که پیرزنان، قطعه نخ‌ی را می‌گرفتند و چهل گره به آن می‌زدند هر گره به نام یک کچل؛ آن‌گاه آن را زیر ناودانی که رو به قبله باشد چال می‌کردند) (سپاسدار، ۱۳۹۳: ۱۰۸).

هله ای مجلسیان چل کچلک باید بست	باز گوید به من نام کچل‌ها یک یک
آن یکی گفت که اسکندر نقاش کچل	آن یکی گفت که نصرالله او باش ایشک
آن یکی گفت علی گل مطرب که مدام	پا نهد در طرب و دست زند بر تبک
... من زدم بانگ که ها یاد من آمد کچلی	کاین کچل‌ها همه هستند برش مستهلک
خان نایب که کلی سر او به نشود	به سه خر زفت و دو صد سقر و یک خر آهک
خان نایب نه حسین است بدین قد دراز	روح شمر است که رفته است به جلد غولک

(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۱۹)

شایان ذکر است قدیمی‌ها نقل می‌کنند این عمل بیشتر جنبه شوخی داشته است. این شعر چل کچلک علاوه بر یادکرد یک رسم کهن، حاوی اسامی کچل‌ها هم‌روزگار شوریده و نام‌های عامیانه و قدیمی است.

## ۲-۷. پیاده‌روی زیر قرآن

«معمول اهل شیراز این بود که روز اول هر ماه به زیر قرآن که محل و طاق مرتفعی بود و مسافتی تا شهر شیراز داشته می‌رفتند و قرآن بزرگی را که به خط سلطان ابراهیم ابن شاهرخ گورکانی بود در صندوقی نهاده و در اتاقی که روی آن طاق بود می‌گذاشتند و مردم شیراز برای سلامت و تندرستی هر روز ماه از زیر آن قرآن می‌گذشتند» (شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱، تعلیقات: ۹۴۸).

با پای پیاده هر سر ماه در زیر قرآن هیفده من

(شوریده، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۹۳)

## ۸. نتیجه‌گیری

در شعر شوریده بیش از ۷۰۰ بیت دارای اصطلاح عامیانه است و ده‌ها بیت کنایه و لحن عوامانه دارد. این نشان می‌دهد که شوریده علاقه شدیدی به حفظ سنت‌های ادبی نداشته و به هنجارگریزی از زبان گذشته دست زده و زبان شعر را به زبان کوچه و بازار نزدیک کرده است. شوریده توانسته است با استفاده از زبان گفتار روزگار خویش و آمیختن آن با واژه‌ها و اصطلاحات و کنایات محلی به ذوق مردمی نزدیک شود. نکته قابل توجه دیگر، مهارت و تسلط شوریده بر اصطلاحات شیرازی است که تحت تأثیر ارتباطات اجتماعی فراوان با توده و مردم کوچه و بازار است. شوریده با وجود ناینمایی، در میان اقشار متوسط و حتی پایین جامعه زندگی می‌کرده و شعرش برای بسیاری از اصطلاحات مذکور، خزانه معتبر و مستندی است که این گوهرهای کمیاب را در خود حفظ کرده است. شایان ذکر است که بخش زیادی از اصطلاحات محلی و عامیانه به کار رفته در شعر شوریده، با قافیه «کاف» یا به ضرورت قافیه به کار رفته است.

## منابع

- ۱- اسفندیاری‌پور، زهرا؛ خاتمی، احمد. (۱۳۹۵). «شوریده شیرازی و خصایص سبکی دیوان وی»، بهار ادب، شماره ۳۴، صص ۱۵-۳۴
- ۲- اسفندیاری‌پور، زهرا؛ خاتمی، احمد. (۱۳۹۷). «میزان و چگونگی کاربرد استفاده از اصطلاحات عامیانه و کنایات در شعر دوره قاجار با تکیه بیشتر بر ایرج میرزا»، بهار ادب، شماره ۴۰، صص ۶۵-۸۶
- ۳- اکبری بیرق، حسن؛ اسدیان، مریم. (۱۳۸۶). «الفاظ و تعبیرات عامیانه در غزلیات شهریار»، علوم ادبی، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۴۴.
- ۴- امداد، حسن. (۱۳۸۸). انجمن‌های ادبی شیراز، شیراز: انتشارات نوید.
- ۵- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ سخن، ۸ مجلد، تهران: سخن.
- ۶- انوری، حسن. (۱۳۹۰). فرهنگ کنایات سخن، تهران: سخن.
- ۷- بهروزی، علی‌نقی. (۱۳۴۸). واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.

- ۸- ثابت، عبدالرحیم. (۱۳۹۳). خوان خنده، شیراز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم با همکاری بنیاد فارس‌شناسی.
- ۹- ثروت، منصور. (۱۳۷۹). فرهنگ کنایات، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۱۰- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵). دیوان، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، دو مجلد، تهران: خوارزمی.
- ۱۱- حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۷۹). «فرهنگ فارسی عامیانه یا گفتاری»، نشر دانش، سال هفدهم، شماره ۲، صص ۵۹-۶۵.
- ۱۲- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۳- رکن‌زاده آدمیت، محمد حسین. (۱۳۳۷). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، پنج مجلد، تهران: کتابفروشی اسلامیّه و خیّام.
- ۱۴- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). پیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد، تهران، سخن، چاپ دوم.
- ۱۵- زیانی، جمال. (۱۳۹۳). دل‌نوشته‌هایی از فرهنگ، آداب، رسوم و باورهای شیرازی، شیراز: آوند اندیشه.
- ۱۶- سارلی، ناصرقلی. (۱۳۸۷). زبان فارسی معیار، تهران: هرمس.
- ۱۷- سپاسدار، محمود. (۱۳۹۳). شیرازی؛ نگاهی به لهجه مردم شیراز، شیراز: آوند اندیشه، چاپ دوم.
- ۱۸- شاملو، احمد. (۱۳۷۹). کتاب کوچه، با همکاری آیدا سرکیسیان، جلد ۲، تهران: مازیار.
- ۱۹- شاملو جانی بیک، اکبر. (۱۳۹۱). «بررسی بازتاب جلوه‌های فرهنگ عامه در داستان‌های جلال آل احمد»، مطالعات داستانی، پیام نور، دوره اول. شماره ۲، صص ۴۳-۴۷.
- ۲۰- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو و معین.
- ۲۱- شعاع شیرازی، محمد حسین. (۱۳۸۰). تذکره شعاعیه، به تصحیح محمود طاووسی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.
- ۲۲- شعاع شیرازی، محمد حسین. (۱۳۴۷). دیوان اشعار، نسخه خطی شماره ۳۰۰، به خط شاعر، بخش کتب اهدای علی‌اصغر حکمت کتابخانه دانشگاه تهران.

- ۲۳- شعاع شیرازی، محمد حسین. (بی‌تا). تذکره شکرستان فارس، نسخه خطی ۱۱۸۷۶، مجلس شورای اسلامی.
- ۲۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸). صور خیال در شعر فارسی، تهران: نشر آگه، چاپ هفتم.
- ۲۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). بیان و معانی، تهران: نشر میترا.
- ۲۶- شوریده، محمد تقی. (۱۳۳۳). دیوان اشعار، شرح و تحشیه حسن فصیحی، به اهتمام خسرو فصیحی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و مک‌گیل.
- ۲۷- شیفته، میرزا حسین خان، میرزا حسن خان احسان. (۱۳۰۷). «شوریده شیرازی»، ارمغان، دوره نهم، شماره ۲ و ۳، صص ۷۷-۹۲
- ۲۸- مشکور، محمدجواد. (۱۳۸۸). دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، تهران: شرق.
- ۲۹- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده. (۱۳۸۴). معانی و بیان، تهران: سمت.
- ۳۰- محمد پادشاه. (۱۳۶۳). فرهنگ آندراج، تهران: کتابفروشی خیام.
- ۳۱- مرادی، محمد. (۱۳۹۰). «بررسی گونه‌های اصلی وزن و تحول آن‌ها در شعر گویش شیرازی»، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، سال اول، شماره ۳، صص ۱۷۷-۲۱۰
- ۳۲- ملک‌زاده، محمدجعفر. (۱۳۸۰). فرهنگ زرقان، تهران: نشر آثار.
- ۳۳- مقیمی، افضل و دیگران. (۱۳۹۴). فرهنگ واژه‌های لری بویراحمدی، تهران: مانا.
- ۳۴- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۳۵- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.
- ۳۶- نقابی، عفت؛ تاج فیروزه، فاطمه. (۱۳۹۷). «بررسی مؤلفه‌های زبان عامیانه در داستان‌های جلال آل احمد»، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۸۴، صص ۲۴۳-۲۶۹.